

در کنار جوانان میلیشیای اسلامی مشتاق شهادت، ایران دیگری نیز وجود دارد، ایران باندهای راک و وبلاگ، جوانان فراری و فحشاء.

تحقیق خبرنگار گاردین از زیرزمین های تهران

در حالی که سیاستمداران به درگیری مشغولند، زمین زیر پای شان در حال خالی شدن است.
ایران در تلاطم یک انقلاب فرهنگی و اجتماعی است

بر خلاف آرزوی ایجاد یک ملت شهادت طلب، ملایان میلیون ها جوان عصبانی بوجود آورده اند که ترجیح می دهند ای میل خود را چک کنند تا برای اسلام بمیرند

یکی از طنزهای انقلاب اجتماعی ایران این است که سخت گیری های اسلامی، ارزش هایی را از میان برده که قرار بود آنها را تقویت کند

این را نمی توان گفت که سلطنت برای استقرار مجدد شانسی داشته باشد اما پهلوی از طریق تلویزیون بر بسیاری از جوانان که چیزی از رژیم سرکوبگر پدر او نمی دانند تاثیر می گذارد

در ایران، چیزی بایستی تغییر کند و کنار گذاشته شود. من برای تحقیق در باره این مسئله به ایران رفتم. تاکسی گرفتم و به سمت شمال تهران. شنیده بودم در آنجاست که می توانم زیر زمین های مخفی را پیدا کنم. در یک خیابان معمولی و یک ساختمان معمولی تر زنگ در را فشار دادم، در باز شد، پا به درون گذاشتم و ناگهان شوکه شدم. از جایی عمیق در درون زمین، صدای موزیک می آمد. صدا از زیرزمین خانه بود. موزیک - بدون اغراق - ترکیبی بود از راک غربی و ملودی شرقی.

در زیرزمین، جوانی که موسسه را ایجاد کرده بود، درب استودیوی ضبط را گشود. وجود چنین استودیویی در جایی دیگر چیز چندان قابل توجهی نیست اما اینجا جمهوری اسلامی ایران است. کشوری که رسماً دیدگاه فئاتیک اسلام را دیکته می کند، دیدگاهی که توسط آیت الله خمینی در انقلاب ۱۹۷۹ تبیین شد. این انقلاب، ارزش های غربی و "آلودگی" فرهنگ غرب را رد می کرد. حد اقل از این نظر، انقلاب در حال فروپاشی است.

در زیرزمین، مردی شبیه جان لنن، در حال ضبط سی دی است. در کنار او در این استودیوی گرم و خفه، یک نفر با لباس سیاه به تن، ویلون می زند، یک نفر جاز و یک پسر بچه ۱۰ ساله ی افغانی در حال نواختن یک تنبور کوچک است. در پشت شیشه در محل ضبط، یک مهندس صدا بردار در حال ور رفتن با کلیدهای یک میکسر است. دختری با شلوار جین، پیراهن آستین کوتاه و کفش کتانی بر روی یک میل در کنار مردی لمیده است. دو دختر دیگر در حال تماشای ضبط صحنه هستند. از آنجا که قبلاً چنین زیرزمینی ندیده بودم، جا می خورم. دختران، پوشش کامل ندارند و موهای خود را - از ترس اینکه مبادا مردی موهای شان را ببیند و "تحریک" شود - نپوشانده اند.

این استودیوی کوچک، یکی از استودیوهای تهران است که گروه های موسیقی، تولیدات خود را در آنها ضبط می کنند. گویی به کشور دیگری قدم گذاشته ام. در خیابان ها، زنان ایرانی خود را در چادرهای سیاه پوشانده اند. تصاویر بزرگ شهدای انقلاب بر روی دیوارها نقش بسته و هزاران نفر در راهپیمایی های رسمی فریاد می زنند "مرگ بر آمریکا" و "مرگ بر اسرائیل". اما من اینجا در دنیای دیگری هستم. ایرانی آزادتر به موازات جمهوری اسلامی به زندگی ادامه می دهد. در ایران - زندگی - دو چهره دارد: چهره ای ظاهری که قوانین اسلامی را رعایت می کند و چهره ای خصوصی که اکثرا تمام قوانین دست و پاگیر را نادیده می گیرند، از آنها دوری می کنند و حتی از آنها تنفر دارند.

در سال ۱۹۹۷ محمد خاتمی، یک روحانی اصلاح طلب با ۶۹ درصد آراء به ریاست جمهوری انتخاب شد. از آن زمان، ایران به صحنه ی مبارزات تلخ سیاسی تبدیل شده. مبارزه ای بین اصلاح طلبان و محافظه کاران که توسط علی خامنه ای جانشین آیت الله خمینی رهبری می شوند. محافظه کاران در قوه قضائیه یا شورای نگهبان، پیشنهادات رفرمیستی اصلاح طلبان که مجلس را در اختیار دارند بلوکه می کنند. اما مطابق شواهد و دلایلی که من دیدم در حالی که سیاستمداران سرگرم مبارزه هستند، زمین زیر پای شان در حال خالی شدن است. ایران در تلاطم یک انقلاب فرهنگی و اجتماعی است. اصلاح طلبان می کوشند با آن همگام شوند. آنها قصد دارند قبل از اینکه بیش از این تضعیف شده و به کلی جارو شوند، نظام اسلامی و دولت را تعدیل و مدره کرده و حفظ نمایند. محافظه کاران اما تلاش می کنند که زمان را به عقب برگردانند.

ایران و به ویژه تهران بزرگ با جمعیتی بیش از ۱۲ میلیون نفر بر اثر تهاجم موزیک جهانی و اینترنت، به طور دراماتیکی تغییر کرده و سخت مشتاق آزادی های فردی است. البته مدرن شدن، عوارض زیانبار خود را نیز دارد نظیر فحشا، مواد مخدر، و از خودبیگانگی برای بسیاری از جوانان. نشانه های تغییر برای همه ی کسانی که مایل باشند ببینند، حد اقل در شهرهای بزرگ، آشکار است. برای مثال هر جا که کامپیوتر باشد، دختران نوجوان با حجاب که هدفون به گوش دارند، در حال ضبط فایل های موزیک هستند. آنها به شکیرا گوش می دهند، ویدئوهای امن ام را تماشا می کنند و با دوست پسر خود در قسمت دیگری از شهر و یا دوستان شان در لندن و لوس آنجلس از طریق اینترنت تماس می گیرند.

پس از انقلاب اسلامی و به دنبال حمله صدام حسین در سال ۱۹۸۰، ملایان مسئله شهادت طلبی را مطرح کردند. زنان در همین زمینه و برای زایمان بیشتر تشویق شدند و نتیجه ی آن تولید انبوه نوزاد بود. اما این طرح برای ملایان سخت فاجعه بار شد. آمار تکاندهنده است: دو سوم جمعیت ۷۰ میلیونی ایران زیر ۳۰ سال هستند. برخلاف آرزوی ایجاد یک ملت شهادت طلب، ملایان میلیون ها جوان عصبانی بوجود آورده اند که ترجیح می دهند ای میل خود را چک کنند تا برای اسلام بمیرند. آنها نمی خواهند اگر در خیابان روسری شان عقب رفت مورد ضرب و شتم واقع شوند. آنها نمی خواهند توسط بسیجی ها - ملیشای اسلامی داوطلب وابسته به رهبر- مورد ضرب و شتم قرار گیرند. چرا که نه همسر آنها هستند و نه خواهر آنها.

خشم جوانان حد اقل در حال حاضر به عمل سیاسی تبدیل نمی شود. برخی از ملایان نسبت به مشکلات آنان آگاهند و آشکارا از این مسئله صحبت می کنند که دولت اسلامی در حل مسائل جوانان شکست خورده است. برای مثال در آغاز سال ۲۰۰۰ یک روحانی اصلاح طلب به نام محمد علی زم، با اعلام این مسئله که مطابق تحقیقات، ۷۳ درصد ایرانیان و ۸۶ درصد دانشجویان نماز روزانه را کنار گذاشته اند، ایرانیان را شوکه کرد. اخبار مربوط به این بخش از ایرانیان سکولار کمتر به غرب می رسد زیرا که محدودیت های بسیاری برای روزنامه نگاران ایرانی و خارجی در نظر گرفته شده است. با این همه یک آمار که وزارت کشور تحقیق و تهیه کرده بود و سعی داشتند که مخفی بماند، به بیرون درز کرد. بر اساس این تحقیق که در میان ۱۶ هزار نفر به عمل آمده بود، ۹۴ درصد، خواهان اصلاحات فوری هستند. حسین قاضیان مدیر عامل موسسه آمار آینده گفت، تحقیقاتی که او انجام داده نیز همین نکته را آشکار می سازد، اکثریت مردم به این رژیم معتقد اند اما خواهان تغییرات هستند. ۲۳

در صد نیز خواهان تغییرات اساسی یعنی انقلاب می باشند. در مورد مذهب نیز قاضیان اعلام نمود "۳۶ در صد مردم معتقدند که مذهب بایستی مقوله ای شخصی و در قلب افراد باشد و ربطی به تشریفات مذهبی ندارد" تحقیق دیگری نشان می دهد که در صد مشابهی خواهان جدایی مذهب از دولت هستند.

بر گردیم به استودیو، ضبط برنامه به پایان رسیده است. مرد مشابه لنون، فرمان فتحعلیان نام دارد و ۳۱ ساله است. او موفق شده یک آلبوم سی دی را تولید کند اما یکی از سی دی های او مدت ۵ ماه است که توسط وزارت ارشاد - صادر کننده ی مجوز خرید و فروش موزیک و برپایی کنسرت - بلوکه شده است. بیش از ۳۰ استودیوی ضبط موزیک که در تهران مانند قارچ سبز شده، برای جواز کسب درخواست داده اند اما هنوز به هیچیک جوابی داده نشده. مقامات نمی خواهند که کشور با موسیقی غربی آلوده شود، آنها همچنین نمی خواهند که تضادشان با جوانان به حالت آنتاگونیستی درآید.

موسیقی فرمان، به گوش یک شنونده ی غربی آشناست، اما اشعار آن متعلق به یک صوفی فارسی زبان است که تفسیری آزادیخواهانه از اسلام داشته و با تفسیر سخت گیرانه ی شیعه ناهمخوان است. بنا بر این ترانه ها را می توان هم سروده های مذهبی صوفیانه و هم ترانه ی عاشقانه تلقی کرد. در یکی از ترانه ها که مورد اعتراض وزارت ارشاد قرار گرفته کلماتی هست که می گوید "بر زانوی من بنشین".

بابک ریاحی پور، ۳۲ ساله، نوازنده ویلون، فرمان را همراهی می کند. تا ماه ژانویه، بابک با او هام، یک گروه مشابه باند راک، کار می کرد که فلسفه و دیدگاه هایی مانند فرمان داشت. این موزیک با اینکه مدرن بود اما از اشعار حافظ استفاده می کرد. حافظ، شاعر قرن چهاردهم و شکسپیر ایران محسوب می شود. اشعار حافظ استعاره ای است اما وزارت ارشاد آن را بر نمی تابد. "آن ها می گفتند که موزیک ما تحریک کننده است". رقص، به خصوص رقص دختران ازدواج ناکرده با پسران در اینجا ممنوع است. هنگامی که گروه های هنری اجازه برگزاری کنسرت دریافت می کنند نیروهای انتظامی، شرکت کنندگان را سخت تحت نظر می گیرند. شرکت کنندگان در صندلی های خود می نشینند، سرها و بالا تنه ی خود را به اندازه ای که جرات داشته باشند، تکان می دهند. ریاحی پور می گوید: "یک بار من در یک کنسرت ۵۰۰ نفره ویلون می نواختم، پسری بلند شد شروع کرد به رقصیدن که نیروهای انتظامی او را مورد ضرب و شتم قرار دادند.

پس از سه سال، درگیری با سیستم اداری خسته کننده شد و گروه او هام از هم پاشید. دو تن از اعضای گروه به کانادا رفتند اما ریاحی پور می گوید به اعتقاد او آینده متعلق به اینجاست: "بودن او هام در کانادا یا آمریکا چیز مهمی نیست. داشتن یک گروه راک در خارج نیز اهمیتی ندارد. مهم این است که ما در ایران باشیم، ترانه های فارسی بخوانیم و برای مردم خودمان بنوازیم."

تنها تعداد انگشت شماری فیلم غربی در سینما نشان داده می شود. البته همه نوع فیلم، از آخرین مجموعه های پورنو و سکسی تا فیلم های جدید هالیوود که در محل های اجاره ویدئو به راحتی یافت می شود. امروزه مقامات در یک برنامه شکست خورده، تلاش می کنند ماهواره ها را جمع آوری کنند. در خیابان که راه می روی چیزی نمی بینی اما ساختمان های بلند داستان متفاوتی دارند. همه جا بر روی پشت بام ساختمان های تهران، بشقاب های ماهواره ای مانند خوشه های قوی قارچ روئیده و یا در بالکن ها مخفی شده.

بعضا مقامات دست به پاک سازی می زنند. بشقاب ها و دستگاه های گیرنده را ضبط می کنند و یا با گرفتن رشوه، استفاده از آنها را نادیده می گیرند. با این همه، مقامات حق دارند که از تلویزیون های ماهواره ای بترسند. چندین ایستگاه تلویزیونی ایرانیان تبعیدی هم اکنون از آمریکا و حتی یک تلویزیون هم از یک گروه مسلح در عراق برنامه پخش می کنند. این برنامه ها مملو از اظهارات زهرآگین تبعیدیان سلطنت طلب علیه جمهوری اسلامی و نیز علیه خودشان می باشد. آنها البته کنسرت ها و رقص و آواز گروه های خارج کشور و همچنین رضا پهلوی ۴۱ ساله پسر آخرین شاه ایران را نیز به تماشا می گذارند.

یک بار یک شخصیت فراموش شده که در آمریکا مستقر است مدعی شد که اکنون تخت طاووس به کرات به عنوان دموکراسی و سکولاریسم ارزیابی می شود. **این را نمی توان گفت که سلطنت برای استقرار مجدد شانس داشته باشد اما پهلوی از طریق تلویزیون بر بسیاری از جوانان که چیزی از رژیم سرکوبگر پدر او نمی دانند تاثیر می گذارد.** محمد ۱۹ ساله که در رستوران پدرش کار می کند می گوید "من و دوستانم، پهلوی را دوست داریم برای اینکه از پدران مان شنیده ایم که زمان شاه، راحت بود، نه مانند این روزها. بنا بر این اگر او برگشته بود سلطنت برمی گشت."

دو سال قبل، نیم میلیون ایرانی از اینترنت استفاده کردند. امروزه معتقدند که این رقم بایستی ۱ میلیون و ۷۵۰ هزار نفر باشد و انتظار می رود که طی ۵ سال آینده به ۵ میلیون نفر افزایش یابد. سایت های فارسی هنوز محدود هستند - شاید ۴۰ هزار مورد وجود داشته باشد - با این همه آنها پنجره دیگری به جهان گشوده اند. کامپیوتر که به خصوص در زندگی دختران اهمیت بسیاری پیدا کرده، معمولا توسط پدر و مادرهایی که نمی دانند دختران شان با آن چه می کنند محدود گردیده. محبوبه عباسقلی یک فعال حقوق زنان می گوید "دختران جوان، بیش از من در باره سکس می دانند." سکس و گفتگوهای اینترنتی به کنار، دختران ایرانی پیشتاز راهی هستند که آنها را ملکه سایت های ایرانی خواهد ساخت. وبلاگ، یعنی نوعی دفتر خاطرات یا مجله ای که به وسیله اینترنت منتشر می شود. صاحبان سایت ها، می توانند با یکدیگر ارتباط برقرار کنند و می توانند در پشت وب بی نامی پنهان شوند تا هر چه که می خواهند بگویند و ترسی از شناخته شدن و یا دستگیری و مجازات که در ایران اتفاق می افتد، نداشته باشند.

بسیاری از بلاگ ها، چه ایرانی و یا خارجی، زندگی روزانه خود را منتشر می کنند که معمولا کسالت بار می باشد، اما دختران ایرانی توجهات را به بلاگ های خود جلب می کنند. این بلاگ های جالب حاوی مطالب سیاسی، جوک، ابراز نظر و دلواپسی های مربوط به وزن می باشد. نمونه ای از بلاگ های دختران ایرانی نظرات خود را در باره طرح اخیر نهادهی کردن مفهوم اسلامی "ازدواج موقت" بیان می کند. این طرح به اعتقاد بسیاری از فمینیست ها، فاحشگی را قانونی می کند. او با مخالفت فمینیست ها آشکارا موافق نیست و می نویسد "شاید برخی از مشکلات ما در خیابان ها برای این باشد که چیزی نظیر این نداریم." اما او با برخی از شروط قانونی به هنگام استفاده مردان از این امکان موافق نیست. برای مثال، این تصور که مردان اگر در سفر بودند و یا همسرشان مریض بود، محلی برای "ازدواج موقت" داشته باشند. طرحی که پیشنهاد شده و نام آن را "خانه عفاف" گذاشته اند. او با شرمندگی می خواهد بداند که "پس وجود استمناء برای چیست؟" در مورد دیگری او با عصبانیت می گوید: "من متفرام از کسانی که در نماز جمعه شرکت می کنند و با نمازشان زندگی ما را سیاه می کنند. من متفرام از همه افراد نادانی که در آن راه پیمای ها شرکت می کنند و فریاد می زنند مرگ بر آمریکا. من متفرام از کسانی که قرار است بدون دلیل به آنها رشوه بدهم" و نیز "من متفرام از سیگار، از مردها، و از احساسات خودم به عنوان یک زن. من متفرام از داشتن احساس زنانه و متفرم از دماغ بزرگم." در کشوری که دادگاه می تواند زنی را به مجازات سنگسار محکوم کند چنین کلماتی از جمله به مفهوم ظلم، اغتشاش و الحاد محسوب خواهد شد. سینا مطلبی که برای روزنامه حیات نو مطلب می نویسد نیز وبلاگ دارد. او نظرات سیاسی را منتشر می کند. سانسور عموما توسط سردبیر روزنامه اعمال می شود. او نمی خواهد پا را از مرزهای نامشخص فراتر نهاده و موجب تعطیلی روزنامه شود. سرنوشتی که گریبان بسیاری از روزنامه ها را طی سال های اخیر گرفته است. مطلبی می گوید "در ایران کمبود آزادی بیان وجود دارد، از این رو وبلاگ ها امکان خوبی هستند به خصوص برای جوانان تا نظرات و تمایلات خود را ابراز نمایند چرا که آنها نمی توانند نظرات و تمایلات شان را در رسانه دیگری بیان کنند. این وسیله خوبی است برای مبادله اخبار و لذا راهی است به آزادی و دموکراسی " البته استفاده از وبلاگ کمتر از یکسال است که شروع شده و هنوز خیلی جوان است.

برخی از مردم حقیقتاً می‌ترسند که با ژورنالیست‌های خارجی صحبت کنند. دو هفته طول کشید تا مکان و زمان مناسبی برای گفتگو با مریم ۲۴ ساله دانشجوی طرح صنعتی و دو تن از دوستانش فراهم گردد. از او پرسیدم بدترین چیز در زندگی جوانان چیست؟ او در حالی که مانتوی خود را که لزوماً مقرر شده که بایستی بپوشد، چنگ کرد و گفت "این لباس. این مثل شکنجه است. من از آن متنفرم." در خیابان بسیجی‌ها و یا پلیس برای او و دوستانش مزاحمت و دردسر تولید می‌کنند اگر مانتوی آنها خیلی کوتاه و یا بطور نمایانی تنگ باشد. در دانشگاه نیز به دخترها گفته می‌شود که آرایش خود را پاک کنند. در ماه ژوئن دوره ای که تقریباً تعطیلات به پایان می‌رسد، زمان تهاجم نیروهای امر به معروف است که با لندکروزهای نو در خیابان‌ها ظاهر می‌شوند شایعات تأیید نشده ای وجود دارد که بسیاری از این افراد، فلسطینی یا لبنانی هستند و متعلق به سازمان‌های مختلفی که اکنون دین خود را در قبال کمکی که از ایران دریافت کرده اند می‌پردازند. مریم می‌گوید "ما عصبانی می‌شویم اما داریم عادت می‌کنیم. آیا امکان دارد که ما روزی پارتی داشته باشیم و کسی به در نکوبد؟ همه ی آن چیزی که ما می‌خواهیم یک زندگی معمولی است."

یکی از طنزهای انقلاب اجتماعی ایران این است که سخت‌گیری‌های اسلامی، ارزش‌هایی را از میان برده که قرار بود آنها را تقویت کند. امروزه در دانشگاه‌ها شمار زنان از مردان بیشتر است. خانواده‌های محافظه‌کار در نسل‌های پیشین، اجازه نمی‌دادند که دختران شان تحصیلات عالی داشته باشند. اما امروز از این بابت که توسط سیستم قوانین راهنمای اسلام اطمینان خاطر پیدا کرده اند، شمار بسیاری از دختران این شانس را پیدا می‌کنند که به دانشگاه بروند، چرا که می‌ترسند به جای ادامه تحصیل، ناگزیرشان سازند که در نوجوانی ازدواج کنند. هنگامی که تحصیلات آنان نیز به پایان برسد البته برای شان بسیار مشکل تر خواهد بود که به عنوان دخترانی مطیع و سربزیر عهده دار نقشی شوند که از قبل برای شان در نظر گرفته اند.

در حالی که نظام، آشکارا می‌کوشد از عهده‌ی خواسته‌های متفاوت جوانان برآید، کاملاً مشخص می‌شود که دولت با مشکلات اقتصادی روبروست. کودکان ایرانی بالغ شده اکنون جویای کار هستند و برای استخدام سودآور آنها دولت بایستی سالیانه تا ۱ میلیون شغل ایجاد کند. این امر دشواری است چرا که رقم بیکاران بین ۱۴ تا ۲۰ درصد می‌باشد و البته که بیکاری مقوله ای تورم زاست. تورم با بیکاری، دست بهم داده و دوران‌های سخت اقتصادی را ایجاد می‌کند.

اعتیاد به مواد مخدر فراگیر شده. در حالی که بچه‌های ثروتمند شمال شهر تهران داروهای تخریری و قرص‌های اکستسی مصرف می‌کنند، هرویین و تریاک در پایین شهر بیداد می‌کند. انواع مواد مخدر به راحتی در دسترس است (همچنین الکل که غیر قانونی است) و گفته می‌شود تعداد معتادین به ۱ میلیون ۲۰۰ هزار تا ۲ میلیون نفر بالغ می‌شود. بسیاری معتقدند که بخشی از مشکل اعتیاد به خاطر فساد پلیس است که با فروشندگان مواد مخدر همدست هستند و در سود آن سهیم.

شگفت آنکه در دولتی که ارزش‌های معنوی را در بوق می‌کند، روسپیگری اکنون وسیعاً رواج یافته و همچون نقاط دیگر، فاحشگی و اعتیاد بهم آمیخته. در اوایل صبح، پیدا کردن دختران معتاد به هروئین که خود را در چادری پوشیده و در پارک‌ها خوابیده اند خیلی ساده است. (شگفتا که اچ. آی. وی و ایدز در حال حاضر در دستور کار سلامت عمومی جمهوری اسلامی قرار گرفته) بسیاری از این دختران فراری هستند. به گفته ی محبوبه عباسقلی زاده، فعال حقوق بشر، آنها معمولاً از پدر و مادر خشن و معتاد خود فرار کرده اند. و یا دختران ساده روستایی هستند که جاذبه‌های شهر را در تلویزیون دیده اند در حالی که خودشان در شرایط سیاهی و بدون لذت با پیر مردی زندگی می‌کردند. برخی از این دختران فراری عاشق شده و پس از همبستر شدن با پسری، به سرعت رها شده اند. از ترس و قبل از اینکه خانواده‌های شان متوجه شوند که آنها بیکارت خود را از دست داده اند، برای حفظ زندگی شان فرار می‌کنند. چرا که پدران و یا برادران شان خواهند دانست که حیثیت خانواده را لکه دار کرده اند.

به گفته عباسقلی زاده روزانه بطور متوسط ۳۰ دختر فراری سرگشته، وحشتزده یا گم شده در ۴ ترمینال اتوبوس داخل شهری تهران پیدا می شوند. و " اگر ما ۳۰ دختر فراری را در یک روز پیدا می کنیم معنی اش این است که (روزانه) یکصد دختر فراری هست." در کنار ترمینال جنوبی اتوبوس تهران، محل دنجی با محافظت قوی وجود دارد به نام خانه ریحانه. اینجا اولین قدم برای فراریان است: دختران، پسران و سایر متخلفین. برای نمونه در بعد از ظهری، فاطمه و پسری که هنوز تعیین هویت نشده، بازداشت می شوند. فاطمه در حال شوک است و سیل اشک از گونه هایش جاری. او با ناله می گوید " می خواهم بروم خانه. می خواهم بروم پیش مادرم. لطفا مادرم را خبر کنید، مادرم را خبر کنید!" در اطاق کناری، پسر که کلاهی ورزشی به سر دارد، مطمئن و راحت بنظر می رسد. چه بسا قبل از این نیز چنین ماجرای داشته است. فاطمه به زودی توسط دکتر پلیس از بابت باکره گی مورد آزمایش قرار خواهد گرفت. نتیجه می تواند تاثیر دراماتیکی بر بقیه ی زندگی او داشته باشد. وی چادرش را به خود پیچیده و آرایش دارد. ۱۷ ساله بنظر می رسد اما شناسنامه اش نشان می دهد ۱۴ ساله است.

به گفته نرگس پور جمالی، مسئول خدمات اجتماعی، این زوج با اتوبوس از شهرستان اصفهان وارد شده اند. " ابتدا پسر گفت که او همسرش می باشد و حالا می گوید او را نمی شناسد. شاید آنها می خواستند فقط برای فرار به اینجا بیایند." فاطمه گریه می کند که پدرش در حال حاضر مرده و مادرش مجددا شوهر کرده و پدر خوانده ی او نمی خواهد که در خانه خودش بماند. فاطمه با عمو و پسر عموهایش زندگی می کند و آنها او را کتک می زنند. فاطمه با گریه و ترس می گوید "دیروز، من خوابیده بودم، آنها مرا زدند و از خانه بیرون کردند" فاطمه اهل لرستان است. او به ترمینال اتوبوس در شهر اصفهان رفت و همانجا با آن پسر همراه شد. به دفتر هتل گفتند که آنها زن و شوهر هستند و یک اطاق برای یک شب گرفتند. صبح روز بعد آنها با اتوبوس به تهران آمدند. اگر مقامات متوجه شوند که پسر با دختر همبستر شده، شاید وادارشوند که با یکدیگر ازدواج کنند. اگر آنها دریابند که پسر وابسته به باندهایی است که برای دختران فراری تله می گذارند، ممکن است به زندان بیفتد و حلق آویز گردد. دختران ایرانی غالبا به دویی فرستاده می شوند تا به جهان عرب فروخته شوند.

شماری از دختران فراری بازداشت شده، به خانه فرستاده می شوند، تعداد دیگری نهایتا به خیابان ها بر می گردند و خوش شانس های آنها به مزکز نگهداری دختران فراری فرستاده می شوند. برای نمونه آنها ۱۵ - ۱۶ ساله هستند اما ۱۲ ساله به نظر می آیند. به گفته عباسقلی زاده، در تهران برخی جراحان متخصص، در کار بازگرداندن بکارت دختران هستند حداقل در اظهارات تکنیکی. این عمل غیر قانونی، معادل ۵۰ دلار هزینه دارد. "معمولا مادرها می دانند اما پدرها از همه چیز بی خبرند" سقط جنین غیر قانونی می تواند تا ۵۰۰ دلار هزینه داشته باشد.

دیدار کنندگان اینترنتی، فراریان از خانه، باندهای راک، روسپی ها و دختران، یعنی کسانی که فقط سرگرمی می خواهند بخشی از تصویر جوانی هستند که خواهان تغییر ایرانند. اما آنها فقط بخشی از آن هستند. حداقل مردم یک سوم مراکز رای گیری با اصلاحات مخالفند. البته دشوار است که این مسئله را تعمیم بدهیم. این افراد بیشتر سالخوردگان، کم سوادان و مردم فقیر را در بر می گیرد. اما همواره به این صورت نیست. در پنجشنبه شب ها، جمعیت عظیمی در محل دفن آیت الله خمینی در جنوب تهران گرد می آیند و از جمله شمار انبوهی جوانان مومن در میان آنانند.

با فاصله نه چندان دور، درون یک مسجد در جنوب تهران در منطقه افسریه، بسیجی های جوان جلسه دارند. برخی از آنان قرآن فرا می گیرند در حالی که ۲۵ پسر ۱۲ تا ۱۵ ساله تمرین نظامی می کنند و کار با کلاشینکف را می آموزند. امیر پریش ۲۱ ساله، مربی آنان می گوید "هر خشاب فشنگ ۳۰ تا ۴۰ فشنگ جا دارد." و سپس قسمت های مختلف تفنگ را به آنها نشان می دهد. پسرهای به صف شده فریاد می زنند "الله اکبر" و خوشحال

متفرق می شوند، تا شب. هر کدام اطلاعیه ای در باره انتفاضه فلسطین در دست دارند. در اینجا عملیات انتحاری را " عمل شهادت طلبانه " می نامند.

در گوشه ای از مسجد مراسم یاد بود ۵۸ عضو این مسجد که در جنگ ایران و عراق کشته شده اند برپاست. تابلویی با قاب شیشه ای ساخته اند که در آن مقداری ماسه، پوتین، چراغ قوه و کارت شناسائی، یک ساعت و کلاه خود قرار داده اند. در جریان جنگ، بسیج با فرستادن کودکان برای پاک سازی میادین مین تحت عنوان " عملیات شهادت طلبانه " نقش کلیدی بازی کرد. یکی از فرماندهان محلی بسیج به من اجازه داد تا با برخی افراد مسن تر او صحبت کنم. من از ابوالفضل یوسفی ۲۱ ساله پرسیدم برای او در بسیج بودن چه معنایی دارد؟ او گفت " این به معنی عشق است. عشق به نظام و حمایت از رهبر مذهبی. ما جانمان را برای رهبر مذهبی خواهیم داد. " بیرون از مسجد، علی محمد رحمانی ۱۵ ساله به من گفت او بسیجی است " به خاطر اینکه رهبر مذهبی به ما گفته که بسیجی باشیم. من عاشق بسیج هستم، من تمرینات نظامی و جنگ را دوست دارم. " با این همه به طور شگفت انگیزی تنها ۲ تن از ۳۰ پسر در کلاس علی به فراخوان رهبر مذهبی اعتناء کرده اند. آنها به همه ی بسیجی ها ناسزا می گویند و مطالب زشتی بر دیوار می نویسند مانند " مرگ بر خمینی " .

حال از یک پسر ۱۹ ساله به نام بیژن بشنوید. او چیزهایی برای گفتن دارد که در اینجا سخت خطرناک است. ما به قصد گفتگو در یک شب دلگیر به پارک مجاور می رویم. او به من می گوید " به خصوص در میان جوانان، بسیجی ها منفورند. آنها به نام مذهب همه چیز ما را گرفته اند. " او با ناراحتی می گوید، بسیاری از بسیجی ها به راحتی عضو هر جایی می شوند که بتواند منفعتی داشته باشد و غالباً ریاکار و دور رو هستند. " در آخر همین خیابان یک بسیجی مغازه دار هست که مخفیانه فیلم های سکسی که خودش کپی کرده را اجاره می دهد. " گفتگوی کوتاه ما قطع می شود چرا که یک پلیس و یک سرباز می خواهند که مدارک ما را ببینند. پلیس می گوید " بسیجی ها گزارش شما را داده ند. آنها گمان می کنند که شما جاسوس هستید. "

بر گردیم به محله اشرفی شمال شهر. من یک شب را در تفریحگاه گلستان گذراندم. چندین دختر را در مانتوهای تنگ دیدم. با بینی های گچ گرفته. به خاطر این که اکنون اوائل تعطیلات تابستان است و بهترین موقع برای عمل بینی. گروه های پسر با موهای صاف کرده در نزدیکی رستوران ها جمع شده بودند و با تلفن های همراه صحبت می کردند. یکی از آنها به من گفت که او و دوستانش قرارست که یک پارتی راه بیندازند که در آن مواد مخدر ، موزیک و دختر هست.

خانه ای که قرار است پارتی در آن برگزار شود در محله ای ساکت در حومه شهر قرار دارد. اما پلیس می داند که آنجا مکانی است که پسر ها برای پارتی به آنجا می روند و راه بندان ایجاد می کنند. آنها یک نفر را به جلو می فرستند. اگر او خبر بدهد که در کنار دریا مسئله ای نیست بقیه نیز خواهد رفت. البته دختر ها و پسر ها در در اتومبیل های جداگانه.

البته وقتی من از برخی فعالان اصلاح طلب پرسیدم با چه نوع مردمی صحبت می کرده ام، آنها نیشخند می زدند و به جای تحقیق در باره گزارش های من، ترجیح خود را مطرح می کردند مبنی بر اینکه چرا من در مورد ه فعال شناخته شده حقوق بشر که در شهرستان همدان به خاطر کارشان به زندان انداخته شدند گزارش نمی دادم؟ یا در مورد نسل هنرمندان آینده ایران ؟ آنها درست می گفتند اما فعالان حقوق بشر و حتی به احتمال خیلی زیاد، هنرمندان استثناها هستند. اما بر اساس آنچه که من دیدم شمار بسیاری ناراضی اند و بطور خطرناکی بهم می پیوندند. وقتی آن بسیجی ها به من گفتند که مشتاقند تا در دفاع از انقلاب کشته شوند، من فکر می کردم که اگر رهبران شان موفق شوند بیش از این روند اصلاحات را بلوکه کنند، آنگاه یک روزی به احتمال زیاد این اتفاق خواهد افتاد.